

بررسی نحوه معلوم شدن عین مورد معامله

مصطفی السان^۱

محمدرضا منوچهری^۲

چکیده

عین، شیء قابل اشاره و در عداد اجسام است که در اکثر معاملات مالی به عنوان مورد معامله (موضوع) قرار می‌گیرد. برای تشکیل قرارداد، عین مورد معامله باید عرفاً معلوم بوده و از آن رفع ابهام گردیده باشد. البته در برخی از معاملات، رفع ابهام دقیق و جزئی مورد نیاز نیست. عین مورد معامله باید از نظر جنس، وصف و مقدار مشخص باشد که رفع ابهام در موارد مذکور از طریق رجوع به عرف صورت می‌گیرد و به طور کلی عرف، بعد از توافق طرفین معامله، عمده‌ترین نقش را در تعیین مبانی و معیارهای معلوم شدن مورد معامله ایفاء می‌کند.

واژگان کلیدی: مورد معامله، عین، قرارداد، تعیین، عرف و قانون مدنی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی. (m_elsan@sbu.ac.ir)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی - کارآموز وکالت دادگستری.

مقدمه

هر قراردادی با مبنا قرار گرفتن موضوعی بین طرفین آن تشکیل می‌شود و قرارداد بدون موضوع، در عالم اعتبار وجود حقوقی ندارد. قانون مدنی ایران نیز بر ضرورت وجود مورد معامله اشاره کرده و بند (۳) ماده ۱۹۰ لزوم وجود موضوع معینی که مورد معامله باشد را بیان کرده است. با این حال، صرف وجود مورد معامله در هر عقدی کفایت نمی‌کند و معلوم بودن آن از نظر مقدار، جنس و وصف نیز لازم است. لذا معامله‌ای که در آن مورد معامله، مبهم باشد صحیح نبوده و غرری محسوب می‌شود. البته بعداً به این موضوع پرداخته می‌شود که گاهی در برخی از قراردادها (مثل جعاله) نسبت به برخی از ابهامات در مورد معامله، مسامحه صورت می‌گیرد و یا در برخی از عقود برای تشکیل معامله رفع ابهام کامل از مورد معامله لازم نیست.

برای رفع ابهام از مورد معامله نمی‌توان معیار خاصی در نظر گرفت و هر چیزی که عرفاً مفید در رفع ابهام باشد، کفایت می‌کند. البته طرفین قرارداد می‌توانند معیار دیگری غیر از آنچه متعارف است را برای معلوم شدن عین مورد معامله خود برگزینند. استفاده از چنین معیاری در صورتی امکان‌پذیر است که منجر به جهل طرفین یا یکی از ایشان به مورد معامله واقع و در نتیجه غرر و بطلان معامله نباشد، بنابراین فروش پارچه که به متر معامله می‌شود به وسیله وزن کردن با معیارهایی چون کیلو و تن در صورتی که رفع جهالت شود اشکالی در صحت معامله ایجاد نمی‌کند. با این حال چون عرفاً نمی‌توان از طریق پیمانانه کردن از پارچه رفع جهالت نمود، فروش پارچه با چنین معیاری موجب بطلان قرارداد می‌باشد. در فصولی که می‌آید به این موضوع پرداخته می‌شود که عین مورد معامله را چگونه می‌توان معلوم نمود و طرق رفع ابهام از عینی که مورد معامله قرار می‌گیرد و نقش عرف در این خصوص چیست؟

۱. کلیات

قبل از ورود به بحث لازم است تا مفاهیم مطرح در این مقاله، تا حدودی که به موضوع

ارتباط می‌یابد، توضیح داده شوند. بررسی مفاهیم با تأکید بر مقررات قانون مدنی انجام می‌گیرد.

۱-۱. تعریف و اقسام عین

عین، به مالی که در وجود خارجی در عداد اجسام است، تعریف شده است.^۱ بنابراین هر چیزی که در خارج قابل اشاره و ملموس باشد، عین محسوب می‌گردد. از ماده ۳۵۰ قانون مدنی نیز فهمیده می‌شود که، قانونگذار واژه «شیء» که در مقابل «کلی» به کار رفته را به معنی «عین» به کار برده است. اقسام عین را به ترتیب زیر می‌توان بر شمرد:

۱-۱-۱. عین معین یا شخصی (خارجی)

مالی است که در عالم خارج جدای از سایر اموال مشخص و قابل اشاره باشد. مثل این کتاب، آن زمین. بنابر ماده ۳۵۰ قانون مدنی عین معینی که مورد معامله قرار می‌گیرد، ممکن است مفروز باشد یا مشاع یا مقدار معین به طور کلی از شیء متساوی‌الاجزا. در خصوص ارتباط عین معین با قصد طرفین معامله، در صورت انعقاد قرارداد باید گفت، وقتی که مال معینی مورد معامله قرار می‌گیرد طرفین آن عین معین را قصد می‌کنند، لذا اگر بعداً ثابت شود که مال تسلیم شده غیر از آن عین مورد معامله است، معامله به علت عدم تلاقی قصدها باطل می‌باشد؛ هر چند که مال دیگری که تسلیم شده تمام مشخصات عین مورد معامله را داشته و حتی در صورتی که در برخی از خصوصیات، برتر از عین مورد معامله باشد. مثل این که یک دستگاه تلویزیون با مشخصات معلوم و با شماره سریال معین فروخته شود و موقع تسلیم یک تلویزیون دیگر از همان نوع تسلیم شود.

۱-۱-۲. در حکم عین معین

مورد معامله در صورتی در حکم عین معین است که بخشی معلوم از یک مجموعه متساوی‌الاجزا از همان نوع مال باشد و در عین حال تعیین نشده باشد که مبیع از کدام

۱. محمدجعفر جعفری لنگرودی، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، جلد چهارم، چاپ اول، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۸، لغت شماره ۱۰۰۷۸.

بخش از آن مجموعه تحویل می‌گردد. این نوع معامله از این جهت که اوصاف، مقدار و جنس آنچه معامله شده در داخل مجموعه مشخص و مجموعه مال مزبور قابل اشاره است، عین محسوب می‌شود. ولی چون معلوم نیست مبیع کدام قسمت از آن مجموعه است قانونگذار آن را «در حکم عین معین» نامیده است، زیرا هر چند مجموعه مال معلوم است، ولی آنچه از مبیع که باید تسلیم شود، قبل از تسلیم معلوم نیست. اغلب حقوقدانان در مورد این نوع از مورد معامله اصطلاح «کلی در معین» را به کار می‌برند که همان طور که گفته شده است نمی‌تواند صحیح باشد، «زیرا معین کلی نمی‌شود چون که مقصود از معین، موجود بودن خارجی است که هرگز کلی نیست»^۱.

۳-۱-۱ کلی

در صورتی مورد معامله کلی است که در خارج به آن اشاره نشده و در عقیده طرفین آنچه که معامله شده است مال معینی نبوده و صادق بر افراد عدیده باشد. با این حال اگر طرفین مال معینی را با ذکر جنس، وصف و مقدار مورد معامله قرار دهند، هر چند که مبیع در زمان معامله مورد مشاهده طرفین قرار نگرفته باشد، معامله واقع نسبت به عین معین صورت گرفته است. ماده ۴۱۰ قانون مدنی بر امکان معامله عین معین بدون رؤیت و فقط با ذکر وصف صحه می‌گذارد، طبق ماده مذکور «هر گاه کسی مالی را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد بعد از دیدن اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو قبول کند».

۲-۱ معلوم یا معین

می‌دانیم که هر چیزی که مورد معامله قرار می‌گیرد باید ویژگی‌هایی داشته باشد مثلاً مقدورالتسلیم، دارای منفعت عقلایی، دارای مالیت و.. باشد، حال پرسش این است که لزوم مبهم نبودن مورد معامله که بنابر ماده ۲۱۶ قانون مدنی از شرایط صحت هر معامله‌ای

است به معلوم بودن مبیع ارتباط دارد یا به معین بودن آن؟

از یک طرف ماده ۲۱۶ و قسمت اول ماده ۳۴۲ قانون مدنی بر این امر دلالت دارد که مبهم نبودن مورد معامله با لزوم معلوم بودن مورد آن ارتباط دارد، چنانچه قسمت اول ماده ۲۴۲ مقرر می‌دارد «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد» یا در ماده ۲۱۶ با عبارت «علم اجمالی» معاملاتی که در آنها علم تفصیلی به مورد معامله لازم نیست، صحیح دانسته می‌شود. لذا شاید بتوان گفت، واژه «علم» نشانگر این است که مبهم نبودن مورد معامله - که قبل از ذکر استثنا بیان شده - با لزوم معلوم بودن مورد معامله مرتبط است.

از طرف دیگر قسمت اخیر ماده ۲۴۲ قانون مدنی ممکن است منجر به این اشتباه شود که همانند استفاده از واژه «تعیین» برای تعیین مقدار، چون در خصوص تعیین وصف و جنس نیز از واژه «تعیین» استفاده می‌شود بنابراین باید واژه «معین» را در مقابل مبهم بکار برد و نیز واژه عین معین که بیشتر با معین بودن سازگار است تا معلوم بودن. با این حال باید گفت که به کار بردن واژه معین به جای معلوم، مستلزم این است که واژه «معلوم» نیز به جای «معین» به کار رود. بنابراین وقتی گفته می‌شود، مبیع نباید مردد نباشد باید بتوان واژه معلوم را در مقابل مردد به کار برد که مسلماً این نظر نمی‌تواند صحیح باشد. به دلایل زیر باید گفت که در قانون مدنی معلوم بودن و مبهم نبودن به عنوان یکی از شرایط مورد معامله در کنار هم قرار گرفته‌اند و بین معلوم بودن و معین بودن تفاوت‌هایی به شرح ذیل وجود دارد:

۱. در بند ۳ از ماده ۱۹۰ قانون مدنی «موضوع معینی که مورد معامله باشد» از شرایط اساسی صحت معامله محسوب شده که منظور از آن این است که مبیع باید مردد بین دو یا چند چیز نباشد و این در حالی است که مبهم نبودن مورد معامله به طور مطلق از شرایط اساسی صحت تمام معاملات نیست. زیرا همان طور که در قسمت اخیر ماده ۲۱۶ قانون مدنی اشاره شده، ممکن است در معامله‌ای، مورد معامله معلوم نباشد و در عین حال معامله صحیح تلقی شود، چنانچه ماده ۵۶۳ قانون مدنی مقرر می‌دارد که: «در جعاله گذشته از

عدم لزوم تعیین عامل، ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد». که در اینجا واژه «مردد» با توجه به کلمه «نامعلوم» به امکان مبهم بودن مورد معامله در عقد جعله اشاره دارد.

۲. از نظر علم لغت نیز معلوم در مقابل مجهول و معین در مقابل نامعین یا مردد قرار می‌گیرد.

۳. فقها نیز در تشریح «معلوم بودن» که از شرایط مورد معامله برای صحت عقد است آن را به معلوم بودن مقدار، جنس و وصف می‌دانند.^۱

بنابراین منظور از معلوم بودن مورد معامله، عدم ابهام در خصوص جنس، وصف و مقدار آن است؛ در حالیکه معین بودن به این است که مردد بین دو چند چیز نباشد.^۲

۲. ضرورت معلوم بودن مورد معامله

معلوم بودن مورد معامله، شرط اعتبار قرارداد و فقدان آن علی‌الأصول موجب بطلان آن است. معلوم بودن، در هر حال عرفی و حسب نوع قرارداد متضمن جزئیات یا ذکر جزئی مسایل معین کننده می‌باشد.

۲-۱. عمومی بودن قاعده

از ماده ۲۱۶ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است». حکم قانونگذار بر لزوم معلوم بودن مورد معامله در اغلب معاملات استنباط می‌شود.

۱. شیخ محمدحسن نجفی، *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*، الجزء الثانی و العشرون، الطبعه السابعة، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۴۰۰ هجری قمری، ص ۴۰۵ و نیز نگاه کنید به: *العاملی*، زید بن علی (شهید ثانی)، *مسالك الافهام إلی تنقیح شرایع الاسلام*، الجزء الثالث، چاپ دوم، نشر مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم ۱۳۸۰ هجری شمسی / ۱۴۲۲ هجری قمری. در ص ۱۷۵ منبع اخیر آمده است: «... آن یکون المبیع معلوماً فلا يجوز بیع ما یکال أو یوزن أو یعد جزافاً و لو کان مشاهد کالصبره و لا بمکیال المجهول...».

۲. مهدی شهیدی، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، جلد اول، چاپ اول، نشر حقوقدان، تهران ۱۳۷۷، ش ۲۵۹، ص ۳۲۶ - ناصرکاتوزیان، *دوره عقود معین*، جلد اول، چاپ چهارم، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، تهران ۱۳۷۱، ش ۷۶، ص ۱۱۹.

در خصوص لزوم معلوم بودن عین مورد معامله تفاوتی بین عین معین، کلی یا در حکم عین معین وجود ندارد و هر سه مورد باید در صورتی که موضوع معامله‌ای واقع شوند معلوم باشد. چنانچه ماده ۳۴۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است». و در خصوص مورد معامله کلی ماده ۳۵۱ قانون مدنی اظهار می‌دارد: «در صورتی که مبیع کلی، یعنی صادق بر افراد عدیده باشد بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر شود».

معلوم نبودن کامل مورد معامله در تمام معاملات به این دلیل که موجب غرر می‌شود، معامله را باطل می‌سازد و در این خصوص فرقی نمی‌کند که جنس مورد معامله مشخص نباشد، یا این که با چیزی کیل و وزن صورت گرفته باشد که میزانش مشخص نیست.^۱ معلوم بودن مورد معامله از نظر فقهای اهل سنت نیز از لوازم صحت معامله است و در فقه اهل سنت نیز به لزوم معین بودن مقدار، جنس و وصف مبیع اشاره شده است.^۲

۲-۲. عناصر لازم برای معلوم شدن عین

مستنبط از ماده ۳۴۲ و ۳۵۲ قانون مدنی، عینی که مورد معامله قرار می‌گیرد باید از سه نظر معلوم باشد: مقدار، جنس و وصف

۲-۲-۱. جنس

آنچه که ابتدائاً از ذکر واژه جنس به ذهن متبادر می‌شود این است که جنس، ماده اصلی تشکیل دهنده کالا است. این نظر در اکثر موارد می‌تواند صحیح باشد. مثلاً وقتی مقداری گندم، پارچه، خانه و... مورد معامله قرار می‌گیرد، جنس همان وجود مادی و خارجی شیء است، ولی امروزه با توجه به پیشرفت‌های علمی و گسترش فن‌آوری باید گفت که

۱. سید محمد حسینی شیرازی، *ایصال الطالب إلى المكاسب*، جلد ۹ (القسم الخامس من کتاب البیع)، انتشارات مؤسسه الأعلمی، تهران [بی‌تا]. ص ۳۲۶.

۲. شمس‌الدین السرخسی، *المبسوط*، المجلد السادس (الجزء الثامن عشر)، دار المعرفه بیروت، لبنان ۱۴۰۹ هجری قمری، ۱۹۸۹ میلادی، ص ۱۱۸.

مفهوم واژه جنس در بسیاری از موارد به طور کامل متحول شده است: به طور مثال وقتی یک عدد سی‌دی با محتوی لغت‌نامه آریانپور مورد معامله قرار می‌گیرد، هیچ‌کس به سی‌دی به عنوان جنس مورد معامله نگاه نمی‌کند، زیرا قطعاً معامله واقعه، با مدار قرار گرفتن محتوی و مضمون آن صورت گرفته است و در واقع جنس کالای مورد معامله لغت‌نامه موجود در لوح فشرده است و نه ساختار مادی لوح مزبور. در این مورد و مثال‌های بی‌شماری که در عصر حاضر می‌تواند مصداق این بحث باشد، جنس مادی و منطقی مورد معامله در مرکز توجه طرفین معامله قرار ندارد. بلکه آنچه به موجب عرف محتوی و مضمون است، اهمیت دارد و این چیزی غیر از اوصاف جنس است که برخی از حقوقدانان قابلیت جایگزینی آن‌را به جای جنس امکان‌پذیر دانسته‌اند.^۱ زیرا وصف همان‌طور که مشخص است و بعداً نیز توضیح داده می‌شود چیزی متفرع بر جنس است و نمی‌تواند از نظر ارزش مبادلاتی بر آن برتری یابد. لذا این امر منطقی است که مثلاً وقتی یک دستگاه هارد کامپیوتر با قدرت حافظه ۸۰ گیگ، مورد معامله قرار می‌گیرد هیچ‌کس جنس را به عناصر شیمیایی تشکیل دهنده دستگاه مزبور نسبت نمی‌دهد، بلکه قدرت حافظه را به عنوان جنس و مثلاً کارخانه سازنده یا قابلیت پاکسازی و ذخیره دوباره را به عنوان وصف کالای مزبور در نظر می‌گیرد. نهایتاً نباید ماهیت یک شیء را که در اصطلاح منطقی از جنس و فصل تشکیل شده است را در حقوق قراردادهای اجرا نمود، زیرا عالم اعتباری قراردادهای به لغات آنچنان امکان تفسیر می‌دهد که ممکن است اصطلاحات منطقی گنجایش آن‌را نداشته باشد.

۲-۲-۲. وصف

به خصوصیات یک جنس که متمایز کننده آن جنس از جنس‌های دیگر باشد، یا آن را در ردیفی متمایز از جنس‌های دیگر قرار دهد - اعم از این که این تمایز، ترفیع یا تقلیل ارزش مالی آن جنس باشد - اوصاف گفته می‌شود. لذا اوصاف ویژگی‌های غیر ذاتی شیء

هستند که فقدان آنها موجب از بین رفتن آن عین نشده بلکه فقط در ارزش آن مؤثر است؛ به طور مثال در اتومبیلی با رنگ سفید، سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ساعت، مجهز به کولر، دنده اتوماتیک، دارای سیستم قفل مرکزی و... فقدان هیچ یک از صفات مذکور موجب ناموجود بودن اتومبیل در عالم خارج نمی‌شود بلکه فقط در میزان قیمت و رغبت به عین مزبور مؤثر هستند.

در خصوص صفات عین مورد معامله نیز باید بین اوصاف اساسی و غیراساسی تمایز قایل شد. اوصافی که در قصد مشترک از انگیزه‌های اصلی تراضی است،^۱ باید از اوصاف غیراساسی متمایز گردد. به عبارت دیگر اوصافی که در قلمرو قصد طرفین قرار می‌گیرد و طرفین علاوه بر جنس، وصف و مقدار، در موقع قصد قرارداد و سنجش روانی، آنها را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهند، اوصاف اساسی است که فقدان آن موجب بطلان بیع خواهد بود.^۲ به طور مثال اگر یک اتومبیل سواری که با نفت گاز کار می‌کند بدون ذکر وصف فروخته شود، معامله باطل است. ولی فقدان اوصاف غیرمهم در قرارداد مانع از اعتبار آن نیست و این نوع از اوصاف تا زمانی که در قرارداد شرط نشده‌اند، حقی را برای کسی که آن وصف را در ذهن نداشته ایجاد نمی‌کند. چنانچه ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی در باب نکاح که قابل تسری به سایر عقود است، مقرر می‌دارد: «هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده باشد و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود». بنابراین اگر فرشی که در نظر خریدار بافت اصفهان است مورد معامله قرار گیرد، ولی این وصف در قرارداد ذکر نشود، در صورتی که فقدان آن، پس از عقد ظاهر شود هیچ حقی را برای خریدار ایجاد نمی‌کند.

۲-۲-۳. مقدار

یکی دیگر از سه ویژگی عمده‌ای که در عین مورد معامله باید معین گردد، مقدار آن

۱. کاتوزیان، همان منبع، ش ۸۰، ص ۱۱۵.

۲. نجفی، همان.

است. بدیهی است که تعیین مقدار تنها در مواردی انجام می‌گیرد که مورد معامله قابل شمارش بوده و از شیوه شمارش برای رفع ابهام آن استفاده شود. بنابراین قابل شمارش بودن برای ضرورت تعیین مقدار از طریق شمارش کافی نیست و امکان دارد از شیوه دیگری چون وزن کردن برای تعیین مقدار استفاده شود. از آن رو که در مباحث بعدی به مسایل مربوط به تعیین مقدار نیز خواهیم پرداخت. لذا از تفصیل بحث در این فراز خودداری می‌شود.

۳. طرق رفع ابهام از عین مورد معامله

معلوم بودن مورد معامله از طریق رفع ابهام از آن حاصل می‌گردد. رفع ابهام، لازم نیست که دقیقاً و با رعایت تمام جزئیات حاصل شود، بلکه مشخص شدن آن به حدی که عرف می‌پذیرد کافی است. زیرا علی‌الاصول نمی‌توان عین مورد معامله را به طور جزئی، دقیق و علمی معین کرد؛ چه این کار متضمن صرف وقت طولانی و در اکثر معاملات نیازمند هزینه زیاد است که متعارف نیست و به معلومیت عرفی اکتفا شده و نسبت به نکات مبهم و غیرضروری مسامحه صورت می‌گیرد.

۳-۱. رفع ابهام از عین معین و در حکم معین

در عین معین - همان‌طور که ذکر شد - طبق ماده ۳۴۲ قانون مدنی معلوم بودن مقدار، جنس و وصف ضروری است. در خصوص جنس چون قبلاً بحث شده مسأله خاصی وجود ندارد، فقط باید مجدداً تذکر داده شود که مقصود از جنس مهمترین عامل معلوم شدن عین است که طرفین آن را به عنوان مدار علم به مورد معامله، قصد می‌کنند و سایر عناوین رفع ابهام یعنی وصف و مقدار فرع بر آن قرار دارند. بنابراین در اکثر موارد جنس عین همان عنصر مادی و شیئی آن است که با مشاهده مشخص می‌گردد و گاهی نیز مقصود از جنس ویژگی بارز آن شیء است که این امر نیز با رجوع به قصد طرفین مشخص می‌گردد. عرف بهترین معیار تعیین جنس مورد معامله، در صورت اختلاف طرفین قرارداد به شمار می‌آید. ممکن است که جنس عین مورد معامله از طریق نمونه مشخص

شود (ماده ۳۵۴ قانون مدنی) یعنی مثلاً چند دستگاه تلویزیون به عنوان نمونه ارائه شود یا این که معامله از طریق توصیف جنس عین صورت گیرد و یا معامله بر مبنای رؤیت سابق صورت گیرد و جنس نیز از این طریق تعیین شده باشد، در دو حالت اخیر «هر گاه چیز معین به عنوان جنس خاص فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بیع باطل است و نسبت به مابقی مشتری حق فسخ دارد».

در خصوص نحوه معلوم کردن مقدار عین معین یا در حکم معین باید گفت، طبق قسمت اخیر ماده ۳۴۲ قانون مدنی «... تعیین مقدار آن [مبیع] به وزن یا کیل یا عدد یا زرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است». هر چند که آنچه در ماده گفته شده ظاهراً محصور بودن ابزار تعیین مقدار را نشان می‌دهد؛ ولی وسیله خاصی برای تعیین مقدار، ملاک نیست و هر چیزی که عرفاً رفع ابهام از مقدار معامله کند، کفایت می‌نماید. کیل در ماده به معنی اندازه گرفتن و پیمانه کردن است^۱ و به نظر می‌رسد ناظر به عین‌هایی است که از طریق پیمانه فروخته می‌شوند مثل فروش شیر با پیمانه یا فروش بنزین یا نفت با لیتر. و وزن نیز به معنی سنجش و کشیدن است^۲ و در مورد کالایی به کار می‌رود که با ملاک‌های توزینی که قبلاً تهیه شده، موازنه و اندازه‌گیری می‌شوند مثل فروش برنج با کیلو یا فروش گندم با تن. فروش عددی مانند فروش چند دستگاه تلویزیون با شمارش. ذرع نیز به مساحت اشاره دارد و عرفاً هر نوع وسیله اندازه‌گیری مثل متر، کیلومتر، مایل و... را شامل می‌شود.

در خصوص تعیین مقدار از طریق مشاهده، نباید چنین تصور شود که وقتی مثلاً ۵ دستگاه مانیتور فروخته می‌شود تعداد آنها با مشاهده مشخص می‌گردد. زیرا در این مورد تعیین مقدار با عدد است نه مشاهده، بنابراین مقصود از مشاهده به عنوان یکی از ابزارهای تعیین مقدار موردی است که مشاهده مستقلاً و بدون نیاز به سایر ابزار تعیین مقدار، به کار

۱. سید مصطفی طباطبایی، فرهنگ نوین عربی فارسی، تألیف ایلیاس انطون ایلیاس، چاپ دوم، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴ هجری شمسی، ص ۶۱۰.
۲. همان منبع، ص ۷۹۱.

می‌رود. مثلاً مرسوم است که در مناطق روستایی زمین‌های زراعی صرفاً با مشاهده ابعاد و ویژگی‌های آن مورد معامله قرار می‌گیرند که در این معامله، تعیین مقدار صرفاً با مشاهده است و ایرادی در صحت معامله به نظر نمی‌رسد، زیرا زمین‌های مزبور اغلب از نوع دیم و دارای ارزش پولی پایینی بوده و کم یا زیاد بودن مساحت تا حد معینی در قیمت آنها تأثیری ندارد.

در فقه به لزوم معلوم بودن مقدار عین مورد معامله اشاره شده «بنابراین فروش چیزی که کیل یا وزن یا شمرده می‌شود بدون تعیین مقدار جایز نیست اگرچه مشاهده باشد، مانند تلی از یک چیز و نیز فروش با وسیله اندازه‌گیری نامعلوم، مانند سنگی مجهول‌الوزن صحیح نیست»^۱ البته ابن‌جنید فروش مجموعه‌ای را با مشاهده و بدون به کار بردن سایر ابزارها صحیح دانسته که این نظر ضعیفی است.^۲

نمی‌توان ابزارهای تعیین مقدار را به جای هم به کار برد، مگر این که برای طرفین معامله از آن طریق نیز رفع جهالت شود. «بنابراین اندازه‌گیری چیزی که کشیدنی است با پیمان یا شمردن و چیز شمردنی با غیر شمردنی کافی نیست»^۳ فروش چیزی از شیء معلوم‌المقدار به نحو مشاع صحیح است، اعم از این که اجزای آن مساوی باشد مثل زمین یا اجزای آن متفاوت از همدیگر باشد مثل اتومبیل. اما فروش مقدار معینی از یک شیء متساوی‌الاجزا صحیح نیست. البته در صورتی که معلوم نباشد که مورد معامله کدام جزء از آن مال می‌باشد مثل فروش نیم متر از یک لباس، که در این صورت علت عدم صحت عقد، مبهم بودن عین مورد معامله می‌باشد.

اوصاف عین مورد معامله به یکی از طرق ذیل معلوم می‌شود: در حالت اول معمولاً از

۱. نجفی، همان منبع ص ۴۱۷. شهید ثانی، همان منبع، ص ۱۷۵ و حلی، جعفر بن حسن (محقق حلی)، *تسرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، الطبعة المحققة الاولى، مطبعة الآداب فی النجف الأشرف، ۱۳۸۹ هجری قمری، ۱۹۶۹ میلادی، ص ۱۹.

۲. شهید الثانی، همان منبع.

۳. علی اسلامی، *ترجمه تحریرالوسیله*، جلد دوم، تألیف امام خمینی (ره)، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی [بیتا]، ص ۳۵۸.

طریق مشاهده صورت می‌گیرد، مثلاً در خرید گندم توسط یک کشاورز، وی اوصاف گندم را مشاهده می‌کند و همین مشاهده برای معلوم شدن اوصاف عین کافیت، ولی گاهی تعیین اوصاف از سوی خریدار امکان‌پذیر نیست، زیرا وی اطلاع کافی بر اوصاف ندارد و عین مورد معامله نیز به گونه‌ای است که با مشاهده عادی رفع ابهام نمی‌شود. مثلاً در معامله یک اتومبیل، فروشنده از اوصاف مهم مبیع رفع ابهام می‌کند و همین امر برای معلوم شدن اوصاف عین در معامله بر مال مذکور کافی است، زیرا ضابطه خاصی برای تعیین اوصاف عین مورد معامله مشخص نشده و دلیلی وجود ندارد که به توصیف عین از سوی بایع اکتفا نشود.^۱ طریق سوم تعیین اوصاف در جایی است که مشتری به توصیف مبیع از سوی بایع اعتماد نمی‌کند و یا حتی بایع نیز به اوصاف مبیع اطلاع کامل ندارد. در این صورت باید اوصاف مبیع از طریق رجوع به کارشناس و متخصصین معین می‌شود. بدیهی است، در حالتی که بایع یا مشتری به جزئیات اوصاف عین مورد معامله، اطلاعی ندارند، باید توصیف مبیع از سوی متخصص صورت گیرد و چه بسا که برای معلوم شدن تمام ابعاد عین مذکور نیاز به آزمایش‌های مختلف و متخصصین دارای تخصص در زمینه‌های مختلف - سخت‌افزار، نرم‌افزار و... - وجود داشته باشد که در این صورت راهی جز رجوع به متخصص برای رفع جهالت وجود ندارد.

گاهی معامله مبیع بنابر رؤیت سابق یا از طریق توصیف مورد معامله از سوی یکی از طرفین عقد، مثلاً خریدار واقع می‌شود که در این حالت، اگر مبیع اوصاف مقرر را نداشته باشد مشتری حق فسخ خواهد داشت. مستند این ادعا، ماده ۴۱۰ قانون مدنی است که به مشروعیت و صحت معامله با وصف یا معامله با اعتماد به رؤیت سابق دلالت دارد.

سرانجام، در خصوص طرق رفع ابهام از عین مورد معامله باید گفت که وسیله خاصی برای تعیین جنس، مقدار و وصف عین یا در حکم عین مورد معامله وجود ندارد و حتی

۱. حاج سیدابوالقاسم موسوی خویی، *منهاج الصالحین*، جلد دوم، الطبعة الثامنة و العشرون، مطبعة مهر، قم ۱۴۱۰ هجری قمری، مسأله ۸۸، ص ۲۴.

توصیف یکی از طرفین مورد معامله که مالک عین است، کفایت می‌کند. بنابر ماده ۳۶۱ قانون مدنی، «اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته است، بیع باطل است». که نشانگر این است که معامله عین معین می‌تواند بدون مشاهده آن و از طریق توصیف انجام گیرد. همچنین بنابر ماده ۳۴۳ قانون مدنی، «اگر مبیع به شرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع می‌شود اگرچه مبیع هنوز شمرده نشده یا کیل یا ذرع نشده باشد». فروش از روی نمونه نیز طبق ماده ۳۵۴ قانون مدنی جایز است، بدین صورت که معمولاً در عرف تجارت‌های کلان، نمونه‌ای از کالای مورد معامله ارایه می‌شود و همین امر قانوناً برای معلوم شدن عین مورد معامله کفایت می‌کند. بنابر ماده مذکور: «ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید در این صورت باید مبیع مطابق نمونه تسلیم شود والا مشتری خیار فسخ خواهد داشت». که به نظر می‌رسد این خیار فسخ در موردی است که مورد معامله عین معین یا در حکم عین معین باشد وگرنه معامله راجع به کلی مشمول حکم مذکور نبوده بلکه مشتری می‌تواند الزام فروشنده را به تسلیم مبیع مطابق نمونه بخواهد، ولی حق بر هم زدن عقد را به صرف تخلف او ندارد»^۱ (ماده ۴۱۴ قانون مدنی).

همان‌طور که گفته شد معلوم نبودن عین مورد معامله از جمیع جهات یا برخی از جهات موجب بطلان عقد خواهد شد و این اختصاص به عقد بیع ندارد، لذا عقد اجاره نیز در صورتی که عین مستأجره مشخص نباشد بی‌اعتبار خواهد بود و این بطلان در صورت جهل به مال‌الاجاره نیز وجود خواهد داشت.^۲

۳-۲. شیوه رفع ابهام از کلی

در فرضی که مبیع کلی است، باید تمام اوصاف کمی و کیفی که در ارزش آن تأثیر

۱. ناصرکاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی، *درس‌هایی از عقود معین*، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۸، ش ۵۸، ص ۵۱.

۲. سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، *العروة الوثقی*، الجزء الثانی، الطبعة الرابع، انتشارات اسماعیلیان، قم ۱۳۷۸ هجری شمسی، ۱۴۲۰ هجری قمری. در صفحه ۲۹۸ کتاب مزبور آمده است: «المعلومیه، و هی فی کل شیء بحسبه بحیث لایکون هناک غرر فلو أجرة داراً أو حماراً من غیرالمشاهده و لا وصف رافع للجهاهه بطل و کذلک لو جهل العوض شیئاً مجهولاً».

دارد نزد متعاملین معلوم باشد.^۱ با توجه به این که کلی، صادق بر افراد عدیده می‌باشد. بنابراین لزوماً معین بودن آن در نزد طرفین برای تشکیل عقد ضروری نیست و بنا بر قسمت اخیر ماده ۳۵۱ قانون مدنی در مورد کلی وقتی معامله صحیح است که «مقدار، جنس و وصف مبیع ذکر شود». به عبارت دیگر تعیین مقدار، جنس و وصف در خصوص کلی نیز به کار می‌رود. فقط چون عین معینی، مد نظر برای معامله نیست از طریق توصیف به موارد مذکور اطلاع حاصل می‌شود. به طور مثال وقتی فروشنده به بایع می‌گوید یک اتومبیل سواری پیکان سفید رنگ مدل ۸۰ با فلان خصوصیات را به شما می‌فروشم. در این صورت چون مبیع معینی مد نظر نیست معامله نسبت به کلی صورت گرفته است. همچنین معامله کلی می‌تواند از روی نمونه نیز صورت گیرد بدین صورت که یک نمونه از مورد معامله کلی به جای ذکر جنس و وصف، ارایه شده و مقدار نیز صریحاً ذکر شود.

۴. نقش عرف در معلوم شدن عین مورد معامله

حقوق علمی اجتماعی است و حقوق قراردادها نیز از این اصل مستثنی نیست. در مورد نحوه معلوم شدن مورد معامله نیز قانونگذار مکرراً به معیار قرار دادن عرف اشاره نموده است، به طور مثال در خصوص تعیین مقدار عین مورد معامله، قسمت اخیر ماده ۳۴۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد، «تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است». یا در خصوص توابع مبیع ماده ۳۵۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قراین دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در مبیع و متعلق به مشتری است اگرچه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگرچه متعاملین جاهل بر عرف باشند». و ماده ۳۵۷ نیز به بیان موضوعی که می‌توانست از مفهوم مخالف ماده ۳۵۶ استنباط شود اشاره دارد و آن این که «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی‌شود مگر آنکه صریحاً در عقد ذکر شده باشد». ماده ۳۵۸ قانون مدنی با وجود ارجاع امر تعیین

۱. سیدحسن امامی، حقوق مدنی، جلد اول، چاپ هشتم، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۶۸، ص ۴۳۹.

توابع به عرف، مثال‌هایی را بر توابع مبیع ذکر می‌کند که به نظر نمی‌رسد از نظر تمام عرف‌ها صحیح نباشد و بهتر بود که قانونگذار به همان، ارجاع به عرف اکتفا می‌نمود و از ذکر مثال امتناع می‌کرد. ماده ۳۵۹ نیز بر این امر دلالت دارد که هر گاه در دخول یا عدم دخول چیزی در مبیع تردید شود بنابر اصل عدم باید آن را در مبیع داخل ندانست، بنابر ماده مذکور «هرگاه دخول شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد داخل در بیع نخواهد بود مگر آنکه تصریح شده باشد».

آنچه از موارد مذکور استنباط می‌شود، این است که عرف، تقریباً در تمام جنبه‌های لازم برای معلوم شدن عین مورد معامله نقش دارد. برای نمونه از نظر تعیین معیار و مبتای تشخیص مقدار عین مورد معامله، بنابراین اگر در روستایی تخم مرغ، عددی فروخته می‌شود، خرید مال مزبور با وزن، از اهالی روستا به دلیل این که جهالت ایشان مرتفع نمی‌شود و غرر باقی است صحیح نمی‌باشد؛ یا در برخی از مناطق کشور زمین با تعیین دقیق مقدار از طریق وسایل تشخیص مساحت مثل متر، هکتار و... به فروش نمی‌رسد و از طریق مشاهده، فروش صورت می‌گیرد و ممکن است که مقدار مبیع از میزانی که طرفین قصد کرده‌اند تا حدودی کمتر یا بیشتر باشد. به طور مثال وقتی مقدار ۴ هکتار زمین در یک روستای دور افتاده معامله می‌شود، این که مبیع $\frac{1}{4}$ یا $\frac{3}{9}$ هکتار باشد، عرفاً تأثیری در صحت معامله ندارد و در این خصوص، به حکم عرف مسامحه صورت می‌گیرد. با این حال اگر مقدار به صورت شرط در عقد درج شده باشد عرف مزبور اجرا نخواهد شد و از این روست که ماده ۳۵۵ قانون مدنی در خصوص فروش چنین اموالی، مقرر می‌دارد که: «اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود که کمتر از مقدار است مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود که بیشتر است باع می‌تواند آن را فسخ کند مگر این که در هر صورت به محاسبه زیاده یا نقیصه تراضی نمایند».

در خصوص تعیین مقدار و تعیین نوع پولی که باید پرداخت شود نیز، اکثر فقها «با ذکر

مطلق کیل و وزن و نوع پول، عرف محل انعقاد قرارداد را ملاک قرار داده‌اند. البته در صورتی که عرف واحدی حاکم باشد و در صورتی که عرف‌ها متعدد باشد آن عرفی که غالباً از آن استفاده می‌شود مبنا قرار داده می‌شود.^۱ و اضافه نموده‌اند که اگر مرجحی در میان نباشد تا بتوانیم یکی از عرف‌ها را بر دیگری ترجیح بدهیم به علت این که تبعیض یکی از آنها، ترجیح بلامرجح است، به نظر می‌رسد که لازم باشد یکی از آن عرف‌ها به عنوان معیار کیل و وزن، توسط طرفین قرارداد معین شود.

عرف می‌تواند به طور کامل یک معیار اندازه‌گیری که در مورد کالایی سابقاً استفاده می‌شد را ابهام‌آور دانسته و بر عکس معیار اندازه‌گیری دیگری را، عامل تعیین به شمار آورد؛ مثلاً در خصوص گندم و جو، اگرچه در زمان نبی اکرم (ص) با پیمانانه اندازه‌گیری می‌شدند، ولی امروزه به دلیل این که با پیمانانه، از آن رفع جهالت نمی‌شود روش مذکور مورد استفاده نیست و حیوانات نیز از طریق وزن کردن معلوم می‌گردند.^۲ به طور کلی عرف در خصوص معلوم شدن هر عینی، معیاری را قرار می‌دهد، مثلاً در خصوص لباس، مشاهده آن عرفاً برای تعیین ویژگی‌های آن کافی است در حالیکه در خصوص عطر، مشاهده کفایت نمی‌کند و باید از طریق استشمام، علم به اوصاف آن حاصل شود، یا در خصوص خرید چیزی که طعم آن باید امتحان شود، از امام صادق (ع) سؤال شد که فرمودند: «بله باید [شخص خریدار] طعم آن را امتحان کند و نباید شخصی که مشتری نیست طعم شیء مزبور را بچشد».^۳ بنابراین می‌توان گفت که مشاهده دارای معنی عامی است که با آگاهی بر ویژگی‌های مورد معامله از طریق حواس اطلاق می‌شود، لذا شامل علم به مورد معامله از طریق بویایی، چشایی، شنوایی و لامسه نیز می‌گردد.

۱. «اطلاق‌الکیل و الوزن و النقد ینصرف الی معتاد بلد العقد لذلك البیع إن اتحد فإن تعدد فالأغلب استعمالاً و إطلاقاً...» العاملی، زین‌الدین (شهید الثانی)، *الروضه البهیة فی الشرح للمعه الدمشقیه*، المجلد الثانی ۴/۳، دارالتعارف للمطبوعات بیروت، لبنان [بیتا]، ص ۴۱۰.

۲. نجفی، همان منبع، ص ۴۲۶.

۳. مرجع پیش‌گفته، ص ۴۳۳.

نکته دیگر که اهمیت دارد این است که عرف، در توسعه معیارهای معلوم شدن مورد معامله تا حدی پیش می‌رود که جهالت و غرر از طرفین معامله مرتفع می‌گردد، ولی بیش از این به آنها اختیار آزمودن مال همدیگر را نمی‌دهد. به طور مثال عرفاً نمی‌توان هنگام خرید یک دستگاه سواری از کارخانه یا نمایشگاه اتومبیل، از طریق رانندگی تا مسافت معین یا غیرمعینی بر اوصاف عین مزبور اطلاع حاصل کرد، زیرا چنین خریداری قبل از معامله تا اندازه‌ای حق دخل و تصرف در عین مورد معامله را دارد که رفع جهالت از وی گردد و عرف به وی بیش از این حقی را نمی‌دهد - البته مشخص شدن عیوب و وجود یا فقدان ضمانتنامه بعد از معامله بحث دیگری است که به اینجا ارتباطی ندارد. این امر متعارف از لحن قانونگذار در مواد ۳۴۲ و ۳۵۱ قانون مدنی نیز قابل استنباط است. با این حال می‌توان گفت که طرفین می‌توانند بر خلاف عرف مزبور تراضی و توافق نمایند.

نهایتاً باید گفت که هر روشی که برای معلوم شدن عین مورد معامله به کار گرفته می‌شود باید در قالب عرف محل توجیه شده باشد و اگر طرفین بخواهند از شیوه‌ای که در محل مرسوم نیست استفاده نمایند حتماً باید اولاً: برای آنها از طریق مورد تراضی، رفع جهالت گردد، ثانیاً روشی را که بر خلاف عرف، جهت معلوم شدن عین مورد معامله انتخاب نموده‌اند در قرارداد خود درج نموده و یا این که بر آن تراضی نموده باشند.

چنانچه ملاحظه می‌شود نقش عرف در معلوم شدن مورد معامله و شیوه‌های این امر و معیارهایی که طرفین برای امر مزبور از آن استفاده می‌نمایند غیرقابل انکار است و به جرأت می‌توان ادعا کرد که عرف بیش از تراضی طرفین در این امر نقش دارد و بهترین جایگزین برای حالتی است که طرفین سکوت کرده و خود را از پرداختن به مواردی که در عین ضرورت برای تشکیل قرارداد، در طول دوران‌های طولانی به عنوان عرف پایدار گشته‌اند، رهانیده‌اند.

نتیجه‌گیری

مورد معامله در صورت عین بودن، ممکن است به صورت «عین معین» یا «کلی در

معین» در قلمرو قصد مشترک طرفین قرار گیرد و در هر صورت باید به طور متعارف از نظر جنس، وصف و مقدار معلوم باشد. در نحوه معلوم کردن عین مورد معامله، عرف ابتدا مهمترین عامل شناسایی عین را مدار و به آن عنوان «جنس» اطلاق نموده و سپس خصوصیات متمایز کننده آن جنس از جنس‌های مشابه را تحت نام «وصف» درآورده و معلوم شدن آن را لازم می‌داند. مقدار عین مورد معامله نیز باید به نحو متعارف از طریق مشاهده، شمارش یا اندازه‌گیری از هر طریق ممکن معین گردد. هیچ معیار خاصی و مشخصی برای معلوم نمودن عین نمی‌توان تعیین کرد و طرفین قرارداد در معلوم کردن عین مورد معامله به هر گونه‌ای که توافق نمایند مورد پذیرش است مشروط به این که موجب رفع جهالت و غرر شود.

عین مورد معامله می‌تواند از طریق مشاهده، توصیف، شرط تعیین مقدار و جنس و وصف یا از طریق نمونه معامله شود که این موارد در خصوص در حکم عین معین نیز صادق است. کلی نیز از طریق توصیف یا از طریق نمونه مورد معامله قرار می‌گیرد. طرفین تا حدی حق دخل و تصرف در اموال دیگران به منظور معلوم کردن آن جهت معامله را دارند که عرف به ایشان اجازه می‌دهد؛ بنابراین اگر شخصی صرفاً به قصد اطلاع از اوصاف عینی آن را تحت تصرف قرار دهد و در حین تصرف وی به آن مال خسارتی وارد شده یا آن مال تلف شود، حسب مورد مسئول تلف یا خسارت خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. اسلامی، علی، ترجمه تحریرالوسیله، جلد دوم، تألیف امام خمینی (ره)، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۲. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، جلد اول، چاپ هشتم، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۶۸.
۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد چهارم، چاپ اول، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۸.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق اموال، چاپ چهارم، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۶.
۵. حسینی شیرازی، سیدمحمد، ایصال الطالب إلى المكاسب، جلد ۹ (القسم الخامس من کتابالبيع)، انتشارات مؤسسه الأعلمی، تهران [بی تا].
۶. السرخسی، شمس الدین، المبسوط، المجلد السادس (الجزء الثامن عشر)، دارالمعرفه بیروت، لبنان ۱۴۰۹ هـ.ق. - ۱۹۸۹ م.
۷. شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، جلد اول، چاپ اول، نشر حقوقدان، تهران ۱۳۷۷.
۸. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی، الجزء الثانی، الطبعة الرابع، انتشارات اسماعیلیان، قم ۱۳۷۸ هجری شمسی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۹. العاملی، زین الدین (شهید ثانی)، الروضة البهیة فی الشرح للمعهه الدمشقیة، المجلد الثانی ۴/۳، دارالتعارف للمطبوعات بیروت، لبنان [بی تا]
۱۰. العاملی، زبیدن علی (شهید ثانی)، مسالک الافهام إلى تنقیح شرایع الاسلام، الجزء الثالث، چاپ دوم، نشر مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم ۱۳۸۰ هـ.ش. / ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، دوره عقود معین، جلد اول، چاپ چهارم، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، تهران ۱۳۷۱.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، درس هایی از عقود معین، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۸.
۱۳. محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، الطبعة المحققة الاولى، مطبعة الآداب فی النجف الأشرف، ۱۳۸۹ هـ.ق، ۱۹۶۹ م.
۱۴. موسوی خویی، حاج سیدابوالقاسم، منهاج الصالحین، جلد دوم، الطبعة الثامنة و العشرون، مطبعة مهر، قم ۱۴۱۰ هـ.ق.
۱۵. نجفی، شیخ محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، الجزء الثانی و العشرون، الطبعة السابعة، دارالکتب الإسلامیة، تهران ۱۴۰۰ هـ.ق.